

قدم زدن جنون در کنار ادبیات

نگاهی به کتاب «در جنگل بلوط»، در آستانه سالمرگ مجتبی گلستانی

لحظه‌ای را تصور کنید که نویسنده کتابش را در دست می‌گیرد؛ این لحظه تنها لحظه‌ای است که کلمات کارایی خود را از دست می‌دهند، نقطه انفصال نویسنده است با کلمات و در عین حال حامل تمام آنات و کلماتی که نویسنده را تا رسیدن به این نقطه به‌خصوص همراهی کرده‌اند.

مجتبی گلستانی نویسنده‌ای است که به این لحظه به‌خصوص نرسید؛ بنابراین می‌شود این‌طور تصور کرد که [کتاب](#) «در جنگل بلوط» اصلاً به انتها نرسیده و کلمات او هنوز در بستر زمان جاری‌اند. نویسنده‌ای که به جنگل بی‌انتهای بلوط وارد و خودخواسته در مه ناپدید شد و همراه کلماتش در سایه بلوط، در لطافت شعر و در ذهن و قلب دوستانش جاری ماند.

برای باز کردن مدخل به کتاب بهتر است اول درباره نوعی از نوشتن بگوییم که گاهی به تخاطبی و بعضاً به خطابي شناخته می‌شود و وجهی نامه‌نگارانه دارد. انسان امروز به مدد نت از فاصله‌های جغرافیایی عبور کرده و در عصر پیام‌رسان‌های الکترونیک به سر می‌برد و شاید درک اهمیت نامه‌ها برایش ممکن نباشد اما به شکل خاص، در واقع یک نامه شرحی بوده از وضعیت راه یا کار یا مکان و زندگی نگارنده در حال سفر یا آن کس که چشم به راهش بوده است. بعدها که همزمان روابط انسانی و کتابت به موازات هم شکل پیچیده‌تری به خود گرفته‌اند، نامه به جز کارکردهای برشمرده به شرح احوالات درونی و احساسات و عواطف متقابل نگارنده و دریافت‌کننده پرداخته که از آن جمله می‌توان به نامه‌های عاشقانه اشاره کرد که به واسطه بعد عاطفی‌شان در صندوقچه‌ها و مخفی‌ترین اثاثه عشاق ماندگار شده‌اند. به دلیل صادقانه بودن راز و نیازهای عاشقانه در این نامه‌ها با مضامینی همچون تنهایی، رنج و اندیشه‌ها روبه‌رو هستیم یا به عبارت کلی‌تر با شخصیت نگارنده و اگر نگارنده از مشاهیر تاریخی باشد، این نامه‌ها بالطبع ارزش فرهنگی و علمی هم پیدا می‌کنند. از بهترین نمونه‌ها در ادبیات می‌توان به نامه‌های هدایت، کافکا، گوته، بورخس و سایرین اشاره کرد که همگی به شکل کتاب در اختیار علاقه‌مندان است و کتاب‌هایی از این دست می‌تواند در شناخت آبخور فکری نویسنده و هنرمند و آثارش یاری برساند. در این مسیر اگر اندکی جلوتر برویم به شکلی از نوشته می‌رسیم که نامه هست و نیست؛ یعنی قرار نیست به

دست کسی برسد اما نویسنده، معشوقی، دوستی، جماعتی یا حتی خود را مورد خطاب قرار می‌دهد. با این مقدمه، این پرسش مطرح می‌شود: آیا این کتاب واقعا يك نامه است؟ یا تنها نویسنده به این سبک اکتفا کرده تا بیواسطه با مخاطب حرف بزند؟

در سطرهای آغازین کتاب آمده است: می‌خواهم فقط بنویسم دلم می‌خواهد يك نامه بلند بنویسم. يك نامه بلند عاشقانه برای پر کردن حفره‌ای که غیاب تو در جهانم ایجاد کرده... نمی‌دانم تا کی به نوشتن ادامه خواهم داد اما تا اولین روشنا، تا نخستین روشنگاهی که در این جنگل ببینم خواهم نوشت که در راهم، در راهی ناتمام، در جست‌وجویی بی‌پایان شاید... نویسنده در اینجا نوشتن را با در راه بودن و رهسپار شدن همسنگ دانسته و یکی شدن با راه و گم شدن در جنگل را همراه شدن با هستی و یکی شدن با جهان می‌داند.

در ابتدا به نظر می‌رسد که کتاب نامه عاشقانه است. شاید هم همین‌طور باشد چون در جای‌جای متن کدهایی برای یادآوری به معشوق می‌دهد و حتی خاطراتی یا شرحی از زیبایی‌های او را مرور می‌کند اما بعدتر با پیشرفت متن از معشوق، خواه خیالی، خواه واقعی، فراتر می‌رود و نامه نوشتن را امری درونی می‌داند برای رسیدن به میلی درونی. بعدتر با دلالت جستن از نامه‌ها، به خصوص نامه‌های کافکا، نگارش نامه را محملی می‌داند برای وصف حالات درونی و شناخت خود. بنابراین اگر کتاب را به سه بخش تقسیم کنیم در انتهای بخش اول نویسنده اقرار می‌کند که نامه‌نگاری در واقع جنونی است برای قدم زدن در حاشیه ادبیات و گفتن از رنج‌ها یا اعتراف کردن به چیزی در کاغذ برای خویشتن و ایضا روشی برای درمان:

«راستش را بخواهی جنون تازه‌ام نامه است. نامه نوشتن، شاید برای نفرستادن، شاید برای نرسیدن. برای آنکه نامه اصلا نباید به مقصد برسد. و خب نمی‌دانم همین نامه که می‌نویسم به مقصد می‌رسد یا نه.»

ما معمولا در متن نامه‌نگارانه مثل این، سواي پیام‌های مستقیم به خواننده، با چیزی مواجه هستیم به نام سطوح معنایی یا به اصطلاح لغزش سطوح معنایی بر همدیگر؛ یعنی در يكجا با سوز و گداز عاشقانه و تمناي وصال نویسنده همراه هستیم و در جایی دیگر با خودنگاری او؛ خودنگاری‌ای که از روزمرگی نمی‌گوید بلکه به ابراز عقاید، کشمکش‌های درونی، دریافته‌ها و ادراکات پرداخته و حتی در جاهایی دست به نظریه‌پردازی می‌زند و در سطوحی دیگر به خواننده پیشنهاد می‌دهد. پیشنهاد برای بقا، ادامه دادن و تفکر در زمانه‌ای که زندگی می‌کند. در واقع تمام این سطوح معنایی را نویسنده با هنرمندی و به قول هانری برگسون به شکلی روان و منحنی‌وار یا به اصطلاح رفت و برگشتی در متن وارد کرده به گونه‌ای که مخاطب درکش از مقوله زمان

و معنا به هم نریزد و یکدستی متن نیز حفظ شود. کانون زیبایی‌شناختی متن، جنگل بلوط است. جنگلی کهن که معانی سمبلیک آن را نویسنده از آثار هنری، همچون شعر، موسیقی و نقاشی استخراج و با شخصی‌سازی تجربیاتش از مکان و منطبق ساختن آن در جغرافیای ایران‌زمین در متن به مفاهیمی از جبر و اختیار پیوند می‌زند؛ مثلاً گم شدن در جنگل مه‌آلوده سمبل آزادی است و رانندگی در تهران شلوغ و ساختمان‌هایش مصداق جبر.

در اینجا اگر بخواهیم به مقوله استتیک متون ادبی بپردازیم چند نکته حائز اهمیت است؛ اول اینکه نویسنده در متن از نوعی شگرد بلاغی یا به اصطلاح برجسته‌سازی استفاده کرده تا این متن نامه‌نگارانه شاعرانه را از شخصی بودن برای معشوق خارج کند و همزمان با آن از سایر عناصر زیبایی‌هنری همچون وحدت و هارمونی بهره ببرد و خب از آنجایی که متن محتوای داستانی ندارد یا فقط زبان شعری به‌کار نرفته و همچنین، خواننده قرار نیست به سرنوشت نامه و اینکه به مقصد (دست معشوق) می‌رسد یا نه پی ببرد، باید در متن چیزی باشد... چیزی افزون بر آرای پراکنده نویسنده درباره شعر، فلسفه و معنا که مخاطب را تا به انتهای کتاب با خود بکشاند و آن همان بهره‌برداری از برجسته‌سازی زبانی و آفریدن لذت است. امری که مجتبی گلستانی آن را با درهم بافتن متن‌های شاعران، نظرات فیلسوفان و رازگویی‌های شاعرانه خود انجام داده است.

دوم اینکه در بحث aesthetic (زیبایی‌شناسی) در متن کتاب با دو موضوع مواجهیم: یکی استتیک خود متن در نوشتن نظرات نویسنده و دیگری استتیک که از آثار دیگران به خصوص نامه‌ها و اشعار استخراج شده و در کنار سایر محتویات متن در اختیار مخاطب گذاشته شده است. به عنوان نمونه در صفحه 41 به چندگانگی معنا در شعر «دیگری آغاز بودن من است» شمس لنگرودی یا معانی متفاوت بلوط در اشعار چالنگی، آهنین‌جان، هولدرلین و... پرداخته شده که این موارد و بسیاری دیگر موید چند بعدی و چند معنی بودن متن در جنگل بلوط است.

دیگر اینکه متن هنجارگریز است یعنی نامه آن‌طور که انتظار می‌رود تنها به دنبال اثبات دلدادگی به معشوق نیست؛ دلنوشته هم نیست و مهم‌تر اینکه برای ارایه دانشی که در کتاب آمده از زبان تحقیق استفاده نکرده است و چند بار تأکید می‌کند که برای نوشتن این نامه و هر آنچه که می‌گویم، باید به حافظه اعتماد کنم. بنابراین چندمعنایی متن به قول پلریکور در کتاب «زندگی در دنیای متن» اقتدار زبان علمی تک‌معنایی را شکسته و نسبت معنایی هنری را جایگزین آن کرده است.

نویسنده در بازه زمانی سه یا چهار سال و به تدریج کتاب را پیش

برده در بخش دوم کتاب او با برشمردن نکات موجود در متن نامه‌ها به طور اخص، نامه‌های کافکا، هدایت و شاملو و داده‌های تاریخی از سرگذشت‌ها، می‌خواهد نوعی هستی‌شناسی فلسفی و معناگرا استخراج کند که به حضور دیگری در زندگی برمی‌گردد و آن را البته در آثار و اندیشه‌های لویناس باید پی‌گرفت. آنجا که در صفحه 77 با وام‌گیری از فیلسوف می‌نویسد: «من در قبال همین چهره بماهو چهره است که مسوولم، بی‌مزد و بی‌منت. بدون آنکه در آن چهره خیره شوم یا حتی متوجه رنگ چشم‌هایش باشم، همین چهره است که مرا فرامی‌خواند و نیاز دارد تا به او پاسخ دهم، نیاز من به فراتر رفتن از تنهایی خودم، تنها در پاسخ دادن به چهره دیگری است که معنا می‌یابد.» و در ادامه بخش دوم می‌بینیم که نویسنده رد اندیشه‌هایش را در آثار مهم سینمایی (آبی، هامون، صبحانه در تیفانی) و اشعار (حافظ موسوی، شمس لنگرودی) و نامه‌ها (واتسلاو هاول به اولگا) پی‌می‌گیرد تا به این باور برسد که بحران تراژیک انسان مضطرب امروز همان غیاب دیگری و به زبان روانکاوی، تکرار تجربه ابدی جداافتادگی از مادر است.

در ابتدای بخش سوم کتاب نویسنده با همذات‌پنداری با واتسلاو هاول اشاره می‌کند به اینکه نامه نوشتن در واقع مجال تامل فلسفی است اما بیشتر از فلسفه، در معنای عقلی و استدلالی به هنر و شعر تعلق دارد و اینکه با قطعیت می‌گویم همذات‌پنداری به این خاطر است که در نامه‌های هاول به اولگا نیز از لویناس یاد می‌شود و حیرت‌آور اینکه خودش اشاره می‌کند که نامه‌ها بعدتر رنگ و بوی زیباشناختی پیدا کرده و به درخت و معنا و چشم یار اشاره می‌کند و به مرگ... او مدام به خواننده یادآوری می‌کند که من هم دارم در ورای نامه، ادراکات فلسفی خودم را ماندگار می‌کنم. دریافته‌هایی که با توجه به ویژگی‌های شخصی‌ام، نحوه زندگی و تاریخچه‌ام و با برشمردن زندگی هنرمندانی مثل ونگوگ، نیچه، وولف و هدایت و گفتمان‌های پزشکی از طبقه‌بندی بیماران به روانی، معلول جسمی و عقب‌مانده، به معلولیت مدخل باز می‌کند و به مدد تجربیات خود از معلولیت به آسیب‌شناسی اجتماعی معلولیت، هویت فرد معلول، دریغ‌ها و امکان‌های تازه در جهانی می‌پردازد که هر روز کودک یا بزرگسالی از بدو تولد یا بر اثر سانحه و جنگ به معلولیت دچار می‌شود و از نگاهی فلسفی و جامعه‌شناختی، واژه و مفهوم جدیدی ابداع می‌کند به نام «دگربودگی».

با توجه به صحبت‌هایم با او در مورد کتاب و وسواس و دقتش برای حک و اصلاح متن و بازنویسی می‌توانم به این نتیجه برسم که او قصد بنیاد نهادن مفهومی تازه از انسان و معنا داشته است. مفهومی علمی که آن را از پیوند فلسفه و هستی‌شناسی غربی با عرفان و

زیبایشناسی متون کهن و شاعرانه فارسی استخراج کرده بود و اگر
مجال مییافت که به تحقیق و تفحص بیشتر بپردازد، قطعاً امکانات
تازه‌ای در حوزه ادبیات و فلسفه در اختیار علاقه‌مندان قرار میداد.

***لیلا تقوی**